

ادب وهنر



ارشاد و فصل الخطاب قانونی

#

گروه ادب و هنر | فیلم سینمایی «قصه‌ها» ساخته رخشان بنی‌اعتماد اکران شد و حواشی خاص خودش را داشت. حسین نوش‌آبادی سخنگو و معاون پارلمانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره اکران این فیلم گفته است: «عده‌ای می‌خواهند این فیلم را سیاسی نشان دهند، در حالی که اصلا ماهیت سیاسی نداشته و حتی اگر داشته باشد نیز هنجارهای قانونی در آن رعایت شده است.» وی گفته است نباید قضا را بسته نگه داشت و با نقدی غیر سازنده به تولیدکنندگان فیلم حمله کرد. او در پایان هم گفته است: «اصلاحات لازم روی فیلم «قصه‌ها» صورت گرفته و اینکه کسی نخواهد به آن از زباده‌ای سیاسی نگاه کند درست نیست و نظر این وزارت‌خانه فصل‌الخطاب قانونی است.»

تا چه حد خواسته‌اید ایران بر گر فیلمی نمادین باشد؟ آیا موضوع فیلم را تعمیم به کل ایران و تاریخ معاصر آن می‌دهید؟

این اتفاق به شکلی آگاهانه نیفتاده اما وقتی امروز خود من هم فارغ از آنکه آن را ساخته‌ام به تماشای فیلم می‌نشینم، می‌بینم که حرف شما درست است و فیلم درباره کل ایران ساخته شده است. جالب است بدانید اولین بار، آقای حاجی مشهدی در نشست مطبوعاتی جشنواره فجر، این شباهت را مطرح کرد، اما من که در آن زمان هنوز پیوندم را با فیلم قطع نکرده بودم و آن را ناتمام می‌دانستم، با او مخالفت کردم که به این وسیله از ایشان عذرخواهی می‌کنم.

ایران بر گر دچار حاشیه‌هایی هم در استفاده از لهجه شد تا حدی که تلویزیون نیز از پخش تبلیغات آن تا مدتی خودداری کرد. اما این طور که پیداست در شهرهای لرنشین با استقبال خوبی روبه‌رو شد. این استقبال در زادگاه شما یعنی ملایر خیلی بیشتر از جاهای دیگر بود. خودتان فکر می‌کنید این سوء تفاهم‌های ناشی از استفاده لهجه در آثار نمایش ایران از کجا ناشی می‌شود.

خب، ما عادت نداریم فیلم‌هایی با گویش‌های متفاوت ببینیم اما کاری که در ایران بر گر انجام شده کاملاً اصیل و به شکل طبیعی صورت گرفته است. همه جای دنیا این کار صورت می‌گیرد. مثلاً اگر یک شخصیت در فیلم آمریکایی اهل تگزاس باشد با گویش آنها حرف می‌زند و شخصیت دیگر مثلاً نیویورکی است که گویشی کاملاً متفاوت دارد. از آنجا که این شیوه فیلمسازی کمتر در کشور ما انجام شده، گروهی که همیشه به هر پدیده یا اتفاق تازه‌ای با دید منفی نگاه می‌کنند، زود به هم می‌ریزند و شلوغی راه می‌اندازند اما همیشه حقیقت و صداقت پیروز میدان است.

استفاده از لوازمی مانند تبلت و گوشی موبایل و... در روستا و تلفیق آدم‌های شهری و روستایی لحظاتی را به وجود می‌آورد که ناخودآگاه به خاطر موقعیت متناقضی که برای بیننده به وجود می‌آورد، لذت‌بخش است. اما به نظر می‌رسد فاصله فرهنگی آدم‌ها خیلی کم شده و استفاده از لوازم به‌رورز برای همگان میسر است.

مگر در واقعیت پیرامون خود شما غیر از این است. امروز شما هر جای ایران پا بگذارید، این لوازم را در دست اکثر مردم می‌بینید که در بیشتر موارد متأسفانه استفاده‌های غلط و نابجایی از آنها می‌شود.

«در چشم باد» در تلویزیون به خوبی دیده شد و در ردیف یکی از سریال‌های خوب تلویزیون قرار گرفت. انتقار می‌رود وقتی کارگردانی حاصل کارش خوب از آب درآمده است، با پیشنهادهای دیگری روبه‌رو شود. اما هنوز خبری درباره حضور مجدد شما در تلویزیون مخابره نشده است. آیا همین طور است یا پیشنهادهایی بوده و شما زیر بار آن نرفته‌اید؟

چرا، قرار است پوریای ولی ساخته شود اما متأسفانه در شرایط فعلی رسانه ملی بودجه ندارد و با اینکه مسئولان محترم با تمام وجود می‌خواهند که این پروژه ساخته شود، از نظر مالی قادر به تولید آن نیستند.

پروژه احتمالی بعدی شما در سینما چیست؟

احتمالاً کوروش کبیر که به تهیه‌کنندگی مشترک من و علی معلم خواهد بود. اما اگر سرمایه‌گذاران پا پس بکشند کار دیگری دارم که آغاز خواهیم کرد.



شما با ساخت مجموعه در چشم باد نشان دادید که اشراف خوبی نسبت به تاریخ معاصر ایران پیدا کرده‌اید. «ایران بر گر» هم به نوعی در نقد دموکراسی در ایران است. این میزان نقد به جامعه ایرانی از کجا ناشی می‌شود؟

نمی‌شود گفت ایران بر گر نقد دموکراسی در ایران است. اصلاً این گونه نمی‌شود به فیلم پرداخت یا به جرات چنین ادعایی کرد. واقعیت این است که ایران بر گر، نگاه منتقدانه‌ای به تلاش صد و چند ساله مردم این دیار برای کسب آزادی‌های مشروغ سیاسی خود دارد، یعنی یک تراژدی تلخ است که به آن شکر افزوده شده تا راحت خورده شود.

در آستانه انتخابات مهم دیگری هستیم که به حتم راه یافتگان شان نقش زیادی در زندگی مردم دارند. آیا همچنان معتقدید همان بر خور د را با دموکراسی داریم؟

نمی‌دانم، امیدوارم در این میان ایران بر گر هم به نوبه خود بتواند تأثیر مثبتی در فرآیند انتخابات پیش‌رو داشته باشد.

فیلم شما در جشنواره مورد توجه چندانی قرار نگرفت و صدا و سیما نیز چندان با آن همراه نشد اما فیلم توانست لقب پر فروش ترین فیلم نوروزی را به خود اختصاص دهد. این میزان استقبال از کجا ناشی می‌شود؟

آنچه از دل برآید، بر دل نشینند. این حرف گذشتگان ماست که امروز به وضوح می‌بینم به اثبات رسیده است، حالا اینکه در جشنواره چه شده و چه می‌شود، مهم نیست. مهم این است که ما هر سال جشن محصول صنعت سینمای ملی ایران را با شکوه هر چه تمام‌تر بر گزار کنیم. بالاخره چند نفر جمع می‌شوند و نظراتی می‌دهند. همیشه هم همین‌طور بوده است. نباید زیاد به چه شده و چه کرده‌اند اهمیت داد. مردم هوشیارند و همیشه راه خودشان را رفته‌اند. تعیین‌کننده نهایی یک فیلم هم، همین مردمند. اصلاً جشنواره فیلم مثل مسابقه ورزشی نیست که با متر و میزان برنده‌اش معلوم شود. بستگی دارد، چه کسانی داور می‌شوند و سیاست و هدف مدیران بر گزار کننده چه سمت و سویی دارد. در همه جای دنیا چه بسا فیلم‌هایی که ده‌ها جایزه جهانی برده‌اند اما نه مقبول مردم واقع شده‌اند و نه در روند تاریخ تحول سینما نقشی ایفا کرده‌اند. در نهایت هم، امثال جان فورد و هاکس و هیچکاک موجب توسعه سینمای جهان شده‌اند تا دیگران.

صدای شهرام ناظری در تیتراژ فیلم یکی از نقاط قوت آن است. این همکاری چگونه حاصل شد؟

استاد شهرام ناظری، یکی از مفاخر ملی ماست. او پس از گپ و گفتی ساده و بی‌پیرایه، بی‌آنکه ریالی دریافت کند، برای فیلم خواند و به ارزش معنوی آن افزود.

چرا در فیلم تان فقط خانم‌ها از پوشش روستایی استفاده کرده‌اند؟

هر چند ایران بر گر لزوماً یک فیلم قوم‌نگار یا حتی روستایی نیست و

نظر به کل کشور دارد اما از نظر ظاهری معمولاً همه‌جا همین‌طور شده که در

فیلم می‌بینید. از آنجا که لباس‌های بومی زنان رنگ و لعاب زیبایی دارد مورد

توجه قرار می‌گیرد. جالب است بدانید،

در بازار کرمانشاه مغازه‌ای وجود دارد

که روی تابلوی آن نوشته لباس‌های

کردی، ماهورهای موجود است. طنز

جالبی است، نه؟ چیزی شبیه همین

ایران بر گر.



گفت و گو با مسعود جعفری جوزانی
کارگردان فیلم «ایران بر گر»

تراژدی صد و چند سال آزادی خواهی

با خواندن مطالب پیش پا افتاده و تهمت‌های بی‌اساس به هدر ندهم.

جایی اشاره کرده‌اید که ایده ساخت این فیلم از سال ۱۳۸۰ با شما بوده است. اگر اشتباه نکنم مصادف است با همان دوره‌ای که سریال در چشم باد را می‌ساختید. حالا بیشتر از زمانی که ایده اولیه فیلم به ذهن تان رسیده است، می‌گذرد و تازه فیلم به مرحله اکران رسیده است. این همه تأخیر از کجا ناشی می‌شود؟

خب، در کشور ما، اراده تولید در دست مسئولان فرهنگی است. حالا اینکه چند سال عمر امثال من تلف می‌شود، چه اهمیتی دارد؟ بهتر است بگذریم.

برداشت ۲

غافلگیری به وجود نمی‌آورد و مخاطب را دچار حیرت نمی‌کند. چرا که آقای معلم، در اوج مبارزات انتخاباتی، پیشگویانه گفته است که سرانجام مردم او را برمی‌گزینند. او از کجا به این یقین رسیده است؟ آیا ذهن مردم را خوانده است؟ آیا از عملکرد خودش مطمئن بوده است؟ مردم در این فیلم به شکل توده‌ای بی‌شکل تصویر می‌شوند که گول و مکتند و با یاد می‌روند و هیچ نوع تشخیص فردی ندارند. بنابراین انتخاب نهایی آنها که از زاویه فیلم سرانجام طرف حق را می‌گیرند، توجیه منطقی پیدا نمی‌کند. مرد و زن مهرقی با اتومبیل‌های گران‌قیمت به این آبادی می‌آیند تا هر کدام از یکی از نامزدهای اصلی حمایت کنند. آنها که هستند؟ چرا این آبادی را بر گزیده‌اند؟ چه منفاعی را از طریق حمایت از این نامزدها دنبال می‌کنند؟ در ابتدای فیلم چند سینماگر به این آبادی می‌آیند تا از زندگی ناموزون مردم فیلم بسازند. گمان می‌کنیم که قرار است یک فیلم در فیلم کمیک به سیاق آثار پست‌مدرنیستی ببینیم. اما چندی نمی‌گذرد که سینماگران نیز کاربرد خود را از دست می‌دهند و مانند دیگر آدم‌های فیلم در حاشیه قرار می‌گیرند. اصولاً به نظر می‌رسد که آدم‌های متعدد این فیلم پدید می‌آیند تا دیده شوند و در میان توده بی‌شکل فیلم مستحیل شوند. در واقع فیلم‌ساز هجویه‌ای می‌سازد از آدم‌هایی که هیچ کلام چهره فردی و نوعی مشخص ندارند.

در صحنه‌هایی از فیلم، دو نامزد اصلی با مشاوره حامیان شهری، خود را مدافع حقوق زنان قلمداد می‌کنند تا آرای آنها را به نفع خود جلب کنند. اما این زنان که هیچ شناختی از حقوق خود ندارند، به ناگاه دسته می‌شوند تا سهراب و ماه‌گل را به وصال هم برسانند. زن نماد زاینده‌گی است و آنها می‌خواهند عشق را جانشین خشونت گرایي و سیاست‌ورزی مردانه کنند. اما چون عشاق فیلم، همچون دیگر آدم‌های این فیلم بی‌چهره‌اند و نمی‌توانند همدلی مخاطب را جلب کنند، ازدواج آنها نیز تأثیری بر مخاطب به جا نمی‌گذارد. ایران بر گر قرار بود که هجو به‌ای سیاسی – اجتماعی درباره رفتارهای دو گانه جماعتی باشد که پوسته نو گرایی را برداشته‌اند و با افکار عتیق خود میخنداند و در فضایی آیزورد روزگار می‌گذرانند. اما چون آدم‌ها به درستی پرورده نمی‌شوند و منطق داستانی فیلم نیز حتی در مقیاس روایت کمیک‌لنگ می‌زند، در نتیجه ایران بر گر به جای نمایش جفنگیسم خود به فیلمی بی‌منطق و بی‌مایه بدل می‌شود.

بیکار هم گرد میدان نشسته‌اند و فحاشی می‌کنند، اگر هم از دست‌شان بر بیاید و بتوانند پای آنهاپی را که کار می‌کنند می‌گیرند، با چوب لای چرخشان می‌گذارند. کسانی هم که بی خود و بی جهت تهمت می‌زند از این گروه‌اند. مشکل‌شان با من تنها هم نیست، رسماً به شعور مخاطب توهین می‌کنند. هر فیلمی بفروشد، از دید این آدم‌ها فیلم بدی است، هر فیلمی نفروشد بازم از دید آنها فیلم بدی است، مگر اینکه از غرب ندایی برسد و این جماعت ناگهان تغییر موضع بدهند. طی ۳۰ سال گذشته بارها شاهد حرائق بی‌سر و ته آدم‌هایی که حتی قادر نیستند نقدی در حد مقاله یک روزنامه‌ارزشمند بنویسند، بوده‌ام. این است که ترجیح می‌دهم سرم به کار خودم باشد و عمر شکننده و گذرا را

«ایران بر گر»

وش، کدام یک؟

در موقعیت‌های کمیک قرار نمی‌گیرند، نمی‌توانند از جاذبه حضور خود به نفع فیلم استفاده کنند. به عنوان نمونه محسن تابنده و احمد مهرانفر، در مجموعه‌های زنجیرهای پایتخت از روزمره‌ای‌ترین رخداد‌های زندگی موقعیت‌های خنده‌آفرینی می‌آفرینند. اما چون در این فیلم بستر برایشان فراهم نیست و فیلم‌ساز نمی‌تواند موقعیت‌های خنده‌ار بیافریند، تلاش هایشان ثمر نمی‌دهد و فقط به شکلک‌سازی و بازی کاریکاتوری روی می‌آورند. کاریکاتورهایی که از فرط تکرار بیشتر دافعه به وجود می‌آورد. فیلم فاقد منطق داستانی است و حتی در مقیاس روایت‌های کمیک، نمی‌تواند آدم‌ها و موقعیت‌های باورپذیری بپرورد. به عنوان نمونه، معلم آبادی یکی از اشخاص متغعل فیلم است. هدف خاصی را دنبال نمی‌کند و برای رسیدن به هدف دست به عمل تعیین‌کننده‌ای نمی‌زند. در واقع بود و نبودش فرقی ندارد و تأثیری در روند حوادث به جا نمی‌گذارد. اما به نساگاه و بدون هیچ درآمدی، مردم او را برمی‌گزینند و به دو نامزد اصلی ترجیح می‌دهند. مردم در این شخصیت چه دیده‌اند که او را برگزیده‌اند؟

انتخاب غافلگیرانه معلم در عین حال هیچ نوع



کافه کتاب

پیشنادهایی برای خرید از نمایشگاه کتاب

۱- «بارش در کلاه مکزیکسی» نوشته ریچارد براتیگان.

این کتاب را انتشارات نیماژ با ترجمه فرید قدمی منتشر کرده است. براتیگان خوانی یکی از لذت‌بخش‌ترین کارهای دنیاست. براتیگان چنین نویسنده‌ای است.

۲- «آوازهای غمگین اردوگاه» نوشته شرمن الکسی این کتاب را نشر روزنه منتشر کرده است. به اسمش نگاه نکنید. علاوه‌بر اینکه بهترین اثر شرمن الکسی است، به هیچ وجه غمگانه نیست. اگر طرفدار موسیقی راک

و سرخپوست‌های اسپوکن هستید، این کتاب شما را می‌سازد. روابط دلغریبی دارند سرخپوست‌های اسپوکن. یکی از شخصیت‌هایش «توماس آتیش به پا کن» نام دارد. (سرخپوستند دیگر) که خیلی جذاب است. بگذار برایتان رازی را بگویم: سرخپوست‌ها وقتی دنده عقب ماشین‌شان خراب می‌شود، نمی‌روند تعمیرگاه تا تعمیرش کنند بلکه یک سال با دنده عقب می‌رانند. توی اردو گاه اسپوکن‌ها این طوری است.

۳- «جزء از کل» نوشته استیو تولتز

این کتاب را نشر چشمه منتشر کرده است. اولین کار یک نویسنده استرالیایی است که انگار نامزد بوکر هم بوده است. کاش اولین کار نویسنده‌های ایرانی هم به همین خوبی بود. این کتاب پر از ماجرا، طنز و شخصیت‌های جاندار است. یک جور کمدی سیاه است. از یک شورش در زندان شروع و توی هواپیما تمام می‌شود. مثل «گراف گریه»، پدر و فرزندی است اما یک جور دیگر.

اگر چه کمی طولانی است اما خسته نمی‌شود، اگر شدید بگذاریدش کنار.

۴- «نظام اشیا» نوشته ژان بودریار

این کتاب را نشر ثالث منتشر کرده است. هر وقت می‌گویم نشر ثالث این سوال برام پیش می‌آید: اگر این نشر سوم است، پس اولین و دومین کدام است؟ بودریار در این کتاب به رابطه آدمیزاد با اشیا می‌پردازد. (که البته به من ربطی ندارد) او معتقد است که کاربرد اشیا که در حکم یک نشانه‌اند، تعیین‌کننده نقش و مفهوم‌شان نیست بلکه اشیا برای ما منزلت و پرسیژ می‌آورند و عقده‌های ما را التیام می‌دهند. همچنین نمایانگر طبقه اجتماعی ما هستند. من یک کلکسیون از حیوانات کوچک پلاستیکی دارم. فهمیدن این موضوع که طبقه اجتماعی‌ام مربوط به کدام محله است، بدجوری دلخورم کرد.

۵- «سرطان جن» نوشته رامبدخان خانلری

این کتاب را انتشارات آگه چاپ کرده است. «سرطان جن» مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه رامبد خانلری است. نامزد جایزه جلال‌آل احمد هم شد. داستان‌های او، نمونه‌ای از داستان‌های ترسناک زبان فارسی‌اند. بعضاً فضاهای گوتیک خوبی دارند. نمی‌دانم این کتابخوان‌ها چرا رمان «قلعه اوترانتو»ی «هراس والپول» را نخرینند. این کتاب پدر رمان‌های گوتیک جهان است. «سرطان جن» را بخوانید و قدری بترسید. خوش‌شان می‌آید.

انسان‌ها ذاتاً موجوداتی مازوخیست هستند.

۶- «تار یک ماه» نوشته منصور علیرادی

این کتاب را نشر روزنه منتشر کرده است. علی مرادی نثر دلکشی دارد. بومی می‌نویسد. از همان حوالی کرمان و دوروبرها. خوب روایت می‌کند. این کتاب ماجراهای بازمه‌ای دارد. به قول گلشیری بر حوم، شخصیت‌هایش خون دارند. خونریزی می‌کنند. با چه؟ خب معلوم است با گرز هشت پر و قنقن حسن موسی. اگر می‌خواهید با فرهنگ و اصطلاحات آن طرف ایران آشنا شوید، منصور علیرادی بخوانید. البته سربه‌سرشان نباید گذاشت، چون آدم‌های عشایری طاقت‌شان کم است و حرف‌شان را با گلوله می‌زنند.

۷- «دیوار» نوشته علیرضا غلامی

این کتاب را انتشارات مروارید چاپ کرده است. دیوار هم مثل رمان «روضه» کتابی است که به موضوع جنگ پرداخته است اما به گونه‌ای دیگر. غلامی خیلی خونسرد می‌نویسد. چون سال‌ها روزنامه‌نگاری کرده است. نشرش خبری است. قضاوت نمی‌کند یعنی در اغلب مواقع آن قاضی سرکش درونش را لگام زده است. جزئیات را می‌نویسد و روابط آدم‌ها را نه توصیف که می‌نگارد. ماجرا پشت ماجرا و همین ماجراها این ضدرمان ادبیات جنگ را ساخته است. اگر این رمان طولانی‌تر بود شاید خواندنش را دشوارتر می‌کرد اما با این حجم کاملاً مناسب به نظر می‌آید.

۸- «این الوقت» نوشته یوسف انصاری

این کتاب را نشر روزنه منتشر کرده است. خود یوسف انصاری می‌گوید این رمان گفت‌وگویی با بوف کور هدایت است. اما من این حرف را خیلی جدی نمی‌گیرم. مهم‌تر از آن، این رمان از البته شدن انسان معاصر حرف می‌زند. آدمی که دالما برای خودش بحران می‌سازد، همان انسان پروبلوماتیک لوکاچی. در یک ترس دائمی از شرایط به سر می‌برد و احساس ناامنی می‌کند. این رمان تعلیق خوبی دارد. شخصیت اصلی رمان با بحران‌سازی به خودش معنا می‌دهد و دائم در حال دگرگونی است؛ از ابژه به سوژه و از سوژه به ابژه. آدمی را در نظر بگیرید که گمان می‌کند دائم توسط دیگری تعقیب می‌شود. در حالی که سال‌هاست کسی، دیگر به او نمی‌اندیشد.

۹- این کتاب هم سهم راننده است.

صندلی پشت راننده است. مال خودم است. می‌خواهم دو کتاب را معرفی کنم، به دلایلی. اول: «گراف گریه» نوشته شخص خودم که انتشارات روزنه منتشر کرده است و ناشر از یک سال و نیم پیش می‌گوید: که هنوز ۲۰۰ نسخه‌اش باقی مانده است. اما خوب می‌فروشد. قاسم می‌گوید (قاسم گریه است) همین ۲۰۰ نسخه را بخرید در نمایشگاه. بیشتر هم نخری، فقط ۲۰۰ نسخه. کتاب دوم: «باد‌ها و برگ‌ها» نوشته سروش مظفرمقدم است که نشر افراز منتشر کرده است. مجموعه داستان خوبی است. تنوع خوبی دارد. نثرش هم پاکیزه است. چند داستان گوتیک جالب در این مجموعه نوشته.

تبصره: ۱- اسم مترجمان فرار است، از بادم می‌رود. یکی از دوستانم می‌گفت: این از همان کمپلکس و عقده حقارتی نشأت می‌گیرد که نویسنده ایرانی نسبت به شبیی م‌وسوم به «رمان خارجی ترجمه‌شده به فارسی» دارد همان‌طور که آقای بودریار در نظم اشیا گفته، مترجمان، نویسنده‌ها را در دوسه راند ناکاروت کرده‌اند، انگار.

۲- می‌خواهم از کتاب‌های زیادی نام ببرم. «سال درخت» ضحاکاطمی، «گذرگاه پرندگان» دانیال حقیقی، «شوومان» نازنین جودت، «ایوه‌کشی» یوسف علیخانی، «اسب مرده» مهدی جعفری و ...